

واژه سغدی βδēnē (۰) و رابطه آن با «آیین» و «آیین» در زبان فارسی*

امید بهبهانی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دینی مانویان ما را به این نتیجه‌گیری مهم می‌رساند که واژه‌های سغدی، که در واژگانِ متن‌های گوناگون سغدی (بودایی-مسیحی) معنایی عام داشته‌اند، در سغدی مانوی، زیر نفوذ دیگر باورهای مؤثر در مانویت، معانی خاصی پذیرفته‌اند، به طوری که می‌توان برخی از آنها را واژه عالمانه، یعنی ویژه طبقه عالم و روحانی، تلقی کرد. این پدیده را، در تأثیری که باورهای دیرین زردشتی بر نوگروندگان به آیین مانوی گذاشته است، می‌توان مشاهده کرد.

پیش از این، با هدف یافتن این تأثیرات، در مقاله «واژه عالمانه بوی، گواهی دیگر بر نفوذ باورهای زردشتی در آیین مانوی» یکی از این موارد را بررسی کردیم (بهبهانی ۱۳۷۶، ص ۹۹-۱۱۱). اینک واژه سغدی مانوی βδēnē(۰) (βδ'yn'k) (قریب ۱۳۷۴، ص ۱۰۰) را مطالعه می‌کنیم.

بررسی متن‌های سغدی از زبان مبلغان مانوی در آسیای میانه نگارنده را به یک رشته پژوهش در زمینه داد و ستدهای فرهنگی واداشته است. این پژوهش‌ها، به لحاظ سرشت مطالعات فرهنگی، که زبان و تاریخ و جامعه‌شناسی و ادبیات را دربر می‌گیرد، گاه به سیر و سفر واژه‌ها و مفاهیم خاص یک فرهنگ به دیار فرهنگ‌های دیگر نیز می‌پردازد. جستار ما، درباره خاستگاه این واژه سغدی و سیر تحوّل آن در دیگر زبان‌های ایرانی، حاصل این مطالعات است.

با بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های سغدی مانوی، این واقعیت انکارناپذیر روشن می‌شود که مانویت، هرچند در اصول با آیین زردشتی ناهمگونی‌های بسیار داشته، در جزئیات دارای وجوه مشترکی بوده است. بررسی چند واژه در متن‌های سغدی مربوط به تاریخ نهادها و تشکیلات

* از راهنمایی‌های ارزنده استادگران مایه، دکتر بدرالزمان قریب، سپاس‌گزارم.

اثبات می‌کند که واژه فارسی باستان *appadan* (حالت مفعولی: *appadanam*) بوده است. این نکته، با اشاره کتاب مقدس به *appaden* (appaden)، که سریانی آن *apaδnā* و عربی آن *قَدَن* است، تقویت می‌شود.

در فارسی میانه، *appadan-* تحوّل می‌یابد به **āpaδan* که خود آن تبدیل می‌شود به *āβδan*. سپس، *aδβan*، در اثر قلب *-βδ-* به *-δβ-*، حاصل می‌شود که، در نهایت، در اثر ابدال *-δβ-* به *-yv-*، به صورت *āivan* تغییر شکل می‌دهد:

$\bar{a}\delta\beta an > \bar{a}i\beta an > \bar{a}ivan$

شکل آخر، یعنی *āivan*، در فارسی میانه مانوی ظاهر می‌گردد که چنین حرف‌نویسی می‌شود: (Mir.Man.I → "ywn". در ایوان فارسی (اگر آن‌طور که احتمال دارد مستقیماً از فارسی میانه مشتق شده باشد)، مصوّت‌ها جابه‌جا می‌شوند. هر تسفلد، این نظر را اظهار کرده است که ایوان فارسی، به نوعی، وابسته به *apadā na* در فارسی باستان است (HENNING 1977, p.195, n.1). به نقل از: (HERZFELD 1976, p.352).

اشمیت، ضمن آن‌که صورت‌های عیلامی *ha-ba-da-na* و بابلی *ap-pa-da-na* را، در روایت‌های عیلامی و بابلی داریوش دوم و اردشیر دوم در شوش و همدان، به عنوان معادل‌های *Apadana* ذکر می‌کند، اظهار می‌دارد که هنوز درباره اصل این واژه و تحلیل‌های صرفی و ریشه‌شناسی آن نتایج روشنی گرفته نشده است. (SCHMITT 1986, pp.145-146)

شاپان یادآوری است که واژه *apadā na*، در این

بررسی تطبیقی واژه βdene (s)

در متنی مربوط به سفر تبلیغی ادا، فرستاده مانی به روم، از او، در مورد چگونگی روان، پرسش می‌شود. ادا چنین پاسخ می‌گوید:

روان همانند تن است که به پنج اندام بخش شده است: یک سر، دو بازو، دو پا. روان نیز چنین است. نخستین اندام روان زندگی، دومین اندام زور، سومین اندام روشنایی، چهارمین اندام زیبایی، پنجمین اندام بوی (= شعور و آگاهی) و شکل و آینه آن صورت ظاهر است، هم‌چنان که [] فرمود: چنان که با چشم جسم دیده و با گوش جسم شنیده نتواند بود. (SUNDERMANN 1981, p.38)

صورت پارتی این واژه، براساس نظر هنینگ، *abdēn* ('bdyn/'bdyy) است (HENNING 1977, p.195). بویس آوانوشت *aβδēn* را برای آن داده است (BOYCE 1977, p.5). این واژه را، پیش از این، مولر^۱، زالمان^۲، و هنینگ «شگفت‌انگیز» ترجمه کرده‌اند و هنینگ (HENNING 1977, pp.193-203)، بعدها، به تفصیل، در آن، بحث و، با آوردن نمونه‌هایی، آن را «رسم»؛ «مرسوم و عادت‌شده» معنی کرده و با ارمنی *aurēn-k^c* و فارسی میانه *ēvēn(ag)* برابر شمرده است:

$\bar{e}v\bar{e}n < ai\beta en < a\delta\beta\bar{e}n < a\beta\delta\bar{e}n$

یعنی قلب *-βδ-* به *-δβ-* و سپس به *-yv-* که سابقه آن را در واژه فارسی ایوان می‌توان یافت.

مصادق این مورد قلب *(-yv- > -δβ- > βδ)* در فارسی / میانه *āivan* ("ywn")، در صورت تحوّل یافته فارسی باستان برای واژه ایوان (کاخ) مشهود است، که معمولاً ستاک آن به صورت *apadā na-* داده شده است.

واژه پارتی *'pdn* (*appadan*) این معنی را

1) MÜLLER

2) SALEMANN

است. شارپانتیه (CHARPENTIER 1932)، در اصل و مفهوم این واژه، به طور کامل و همه‌جانبه، بحث و نظرهای پژوهندگان هندی و اروپایی را مطرح کرده است. اما، به نظر هنینگ، چنین می‌رسد که به جنبه ایرانی آن توجه کافی نشده است. در کتیبه دیو خشیارشا ۴۹ و «xerx. pers. daiv» sq. عبارت «ستودن اهورامزدا به سبک درست (= به اسلوب صحیح)» تکرار می‌شود. اما تحلیل‌های دستوری از این واژه متفاوت است. به احتمال زیاد، brzmnīy حالت فاعلی مفرد است برای صفتی که به فاعل فعل ستودن مربوط می‌شود. این واژه از ماده brzmn- و پسوند -iya ساخته شده و artač a=artačā صفت ثنوی است از ایرانی باستان (a)rtanhačā «دنبال‌کننده Rta (= راستی)» و اوستایی: ašāt hačā. بدین قرار، می‌توان این عبارت را به دو صورت ترجمه کرد:

۱. پیروی راستی (Rta)، با داشتن brzm؛
۲. پیروی عادت (= brzm) مطابق با راستی (Rta).

هنینگ ترجمه خود را از این عبارت رد می‌کند: «نگه‌دارنده برشم مطابق با قانون مقدس (Rta)». وی ثابت می‌کند که صورت پارسی باستان brzmn-، در فارسی میانه و پارتی، به صورت brahm و، در پهلوی، به صورت brahm(ak) باقی مانده است. زالمان، در Man. Stud. 62 (نیز ← Man., iv, S, V)، و زینر^۳، در BSOS., ix, 311، از واژه پهلوی brahm(ak) بحث کرده‌اند. به نظر زینر، این واژه دو معنی دارد: ۱. «پوشاک»؛ ۲. «عادت»، هرچند بیشتر به معنی ظاهر و سبک

گفتار، فقط از جنبه تحلیل صرفی، برای نمایاندن چگونگی تحول βδēnē (ə) به ēwēn(ag)، مطرح شده است.

نمونه‌هایی که هنینگ برای واژه 'bdyn آورده به این شرح است:

- (1) Mir. Man., iii, M5 d 63-65 (p.864):
fr'mwxtyyš tnb'r pdmwcn'bdyn
«به‌درآورد جامه عادی تنش را (= مُرد)...»
- (2) Ibid., n6 (p.886): pd hnd 'bdyn...
«با عادت‌های کور...»
- (3) M 523a 5['c] [c] ym 'bdyn whxt
'š[tyd]
«خود را از این عادت رها ساخت.»
- (4) M 580 R 10: cw'gwn kyc tw'g cy
ny 'mwxtg u ny 'bdyn bwt kw cyš
pt 'b'myh 'c kyc 'st'n'h
«مانند توانگری که نه آموخته بود و نه عادت داشت که از کس چیز به وام گیرد.»
- (5) T iii D iii 270: bwd jyr wš frz[ng]
nyw 'wš hwnr'w[nd] 'bdyn
'w'gw[nkw?]
b'dyst'n pd šb kd kyc ny z'n'd byh,
zgd

«زیرک و فرزانه بود و دلیر و ماهر. عادتش این بود که غالباً شبانگاه که کس او را نشناسد بیرون شود.»

با در نظر گرفتن نمونه‌هایی که آورده شد، این واژه «عادت، رسم و مرام، مرسوم، عادت‌شده» معنی می‌دهد.

نیبرگ نیز، در واژه‌نامه پهلوی، واژه 'dwyn' (āiven) را «حقوق و رسوم» معنی کرده است و آن را از صورت فرضی ایرانی باستان abi-daina- از ریشه dāy گرفته است (Nyberg 1974, p.12).

واژه دیگری که همراه با abdēn می‌آید و ما را در این پژوهش یاری بیشتری می‌کند، واژه brhm است که هنینگ (HENNING 1977) آن را بررسی کرده

باستان قابل بحث است. او همچنین اظهار می‌کند که، اگر braz-man- اصطلاحی آیینی و احتمالاً به معنای «مراسم، آیین» در نظر گرفته شود، کاربرد محدود brahm می‌تواند توضیح داده شود. اما، در عین حال، معتقد است که اصطلاح قدیم‌تر احتمالاً مفهوم barsom را داشته است که، بدین قرار، مسئله brahm را حل‌نشده باقی می‌گذارد. او می‌افزاید که، در متن‌های فارسی میانه و پارتی، brahm در مورد انسان به کار می‌رود و بر نحوه رفتار اطلاق می‌شود («رفتار، شایستگی، تشریفات») و یا به هیئت ظاهر مربوط می‌شود («شکل و ترکیب، خوش‌ترکیب بودن، جامه ویژه، کسوت») (SUNDERMANN 1990, pp.431-432).
باز می‌گردیم به واژه βδēnē (ə) که در متن سغدی مانوی به معنی «آیین» (= آیینه (ag) ēwēn) و برابر پارتی abdēn و پهلوی (ag) ēwēn فارسی آیینه و آیین است.

همان‌گونه که هنینگ یادآور شده است، اصل این واژه به صورت فرضی ایرانی باستان abidaina باز می‌گردد. بر پایه این صورت فرضی، تحلیل ریشه‌شناختی پیش‌نهادی من چنین است:
(۱) پیشوند ایرانی باستان *abi که، در اوستایی، به صورت avi- می‌آید و معنای «بر روی» را دارد. (Jackson 1892, p.204)
(۲) ریشه ایرانی باستان dāi که، در اوستایی، dā(y) به معنای «دیدن» است. (Bartholomae 1961, pp.724-725)
(۳) پسوند اولیه صفت مفعولی ساز na- که مستقیماً به ریشه متصل می‌شود. (Jackson 1892, p.222)

پوشاک است تا خود آن. (HENNING 1977, p.194)
برای روشن شدن مطالب یادشده، آوردن این نمونه‌ها از متن‌های مانوی بی‌مورد نیست.

Mir. Man. iii, M 2, a 72-75 (p.851):
hw rns jim 'n šdyft brhm 'ž 'ndr mywst
'wṭ 'c byh.
zyngyn rzmy'hyg cyhrg 'gs bwt hynd...
«کوتاه زمان جامه شادی از درون پوشیدند، در حالی که از بیرون به هیئت مسلح رزمگاهی ظاهر شده بودند...»
M 177 V 17 (HR. ii/90):
'Wd wnwh d'r'w gy'n fryyšt'g'n 'w'st wd
prw'n mn
'wyy's'n'd, kd wyr'st pd šhrd'r'n brhm
'bdyn...

«و بین فرشتگان روان دارا را آوردند و پیش روی من نهادند، پوشیده با جامه مرسوم شهریاران.»

در این نمونه، ترکیب وصفی šhrd ran brhm bdyn «جامه مرسوم شهریاران» در بردارنده هر دو واژه brahm و abdēn است. یعنی «جامه مرسوم» یا «کسوت معمول».

همان‌طور که گفته شد، زمر دو معنی «پوشاک» و «عادت» را برای واژه brahm در نظر گرفته است که البته منظور او از «پوشاک» بیشتر اسلوب و سبک ظاهر شدن، یعنی همان هیئت است.

زوندردمان نیز واژه فارسی میانه brahm را مشتق از brahmag گرفته که در پارتی و سغدی (prxm) به وام گرفته شده است. به نظر او، این واژه به ندرت به تنهایی به کار می‌رود و، اغلب، در عبارات قالبی، همراه با واژه‌های cihrag «چهره»، karisn «چهره (زیبا)»، ewēnag «راه و روش» (پارتی: abdēn، سغدی: βδēnē (ə))، gonag «طرز، راه» و xrad «خرد» به کار برده شده است. به نظر زوندردمان، اشتقاقی brahm از barzman- فارسی

و آیینۀ آن صورت ظاهر است... — بیشتر با $\bar{e}w\bar{e}n(ag)$ در پهلوی هماهنگی معنایی داشته باشد. یعنی، در اینجا، واژه $\beta\delta\delta\bar{e}n\bar{e}$ (a)، زیر نفوذ باورهای زردشتی و با همان بار معنایی، وارد زبان سغدی شده است و عامل کاربرد این واژه کسی نیست مگر ادا، فرستاده فرهیخته و آگاه مانی که، به ضرورتِ مأموریتِ خود، می‌بایست از دیگر آموزه‌های دوران خود آگاهی داشته باشد و چنین است که ناگاه واژه‌ای عالمانه از آیین زردشتی در یک متن سغدی مانوی وارد می‌شود.

اینک ببینیم واژه $\bar{e}w\bar{e}n(ag)$ در متن‌های پهلوی چگونه به کار رفته است:

در بندهش، بخش «درباره چگونگی و علت آفرینش آفریدگان برای نبرد»، چنین می‌خوانیم:

نخست از مینویان هرمزد است و از جهان مانی بُن مردم را به خویش گرفت. او را همکار آن‌سه دی اند: یکی گاه، یکی دین، و یکی زمان، همه دی نام، که مینوی همه آفرینش است. مردم را به پنج بخش فراز آفرید: تن، جان، روان، آیین، فروهر. تن آن‌که ماده است؛ جان آن‌که با باد پیوندد: دم برآوردن و بردن؛ روان آن‌که با بوی در تن است: شنود، بیند، گوید و داند؛ آیین آن‌که به خورشید پایه ایستد؛ فروهر آن‌که پیش هرمزد خدای است. بدان‌روی چنین آفرید که در [دوران] اهریمنی، [چون] مردم میرند، تن به زمین، جان به باد، آیین به خورشید، روان به فروهر پیوندد تا روان ایشان را میراندن نتوان. (بهار ۱۳۷۵، ص ۷۲)

در تقسیماتی که در بندهش از آفرینش انسان آمده است، چهارمین بخش آیین است و یگانه توضیحی که برای آن داده می‌شود این است که «به خورشید پایه ایستد». آیین (پهلوی: $\bar{e}w\bar{e}n(ag)$) به

بنا بر این تحلیل‌ها، $*abidaina$ را می‌توان روی هم «دیده‌شده بر آن» معنی کرد. از این صورتِ فرضی، تا آن‌جا که من در فارسی باستان و اوستایی جستجو کرده‌ام، اثری باقی نمانده است. اما، به گمان من، واژه $da\bar{e}n\bar{a}$ ، پهلوی $d\bar{e}n$ ، از همین ریشه، البته بدون پیشوند $abi-$ ، ساخته شده و به معنای «دیده‌شده» است؛ یعنی همان $da\bar{e}n\bar{a}$ که مجموعه‌ای است از ویژگی‌ها و فردیتِ معنوی و دینی آدمی. $da\bar{e}n\bar{a}$ ، پس از مرگ فرد، هم‌چون موجود مستقلی به زندگی ادامه می‌دهد و سرانجام، پس از رستاخیز، چون آیینی، درون او را، به هیئت دوشیزه‌ای زیبا، منعکس می‌سازد که او را تا بهشت همراهی می‌کند، یا چون زنی زشت و نفرت‌انگیز که او را تا دوزخ همراهی می‌شود.

(→ BARTHOLOMAE, p.666)

بر اساس فرضیه پیش‌نهادی من، اشتقاق این واژه اوستایی نیز چنین است:

$d\bar{a}(y) + -na > d\bar{a}ina > da\bar{e}na = da\bar{e}n\bar{a}$

با استفاده از این تحلیل ریشه‌شناختی، می‌توان واژه سغدی مانوی $\beta\delta\delta\bar{e}n\bar{e}$ (a) و پارتی $abd\bar{e}n$ یا $a\beta\delta\bar{e}n$ و پهلوی $\bar{e}w\bar{e}n(ag)$ و فارسی آیین و آیین — همه را به معنی کلی «دیده‌شده بر آن» گرفت. آیین آن چیزی است که صورت در آن منعکس و دیده می‌شود و آیین نیز، به تعبیری، با آیین ربط معنایی دارد؛ یعنی آیین مسلک و مذهب و شیوه‌ای است که ویژگی‌های فرد یا گروهی از افراد در آن مشاهده می‌شود.

نمونه‌هایی که از متن‌های پارتی برای $abd\bar{e}n$ آوردیم به معنای رسم و عادت یا مرسوم و عادی و معمول بود. اما، چنین می‌نماید که نمونه سغدی ما — «... پنجمین اندام بوی (شعور و آگاهی) و شکل

تن و شکلی (کالبد و آیینه kirb ud ēwēnag) آب و زمین و گیاه به ستاره‌پایه داده شده است... تن و شکلی ستاره، افزون از تن خویش و شکل خویش، از آن آب و زمین و گیاه [نیز] هست. تن و شکل چارپایان به ماه‌پایه آفریده شده است. و روشنی ماه، افزون بر آن‌که از تن ماه است، از تن و شکل چارپایان نیز هست... و روشنی خورشید، افزون بر آن‌که از مینوی خورشید است، از تن و شکل (=آیینۀ) مردمان [نیز] هست».

(همان، ص ۲۹۳-۲۹۴)

در بندهش، آن‌جا که سخن دربارهٔ چینودلی و روان‌گذشتگان است، می‌خوانیم:

اگر آن روان دروند است، گوید: این آن تن، جان، و شکل (=آیینه) است که با او به تازش تاختم، پس از ایدر به کجا تازم؟

(همان، ص ۲۸۶)

واژه ēwēnag را در عنوان یکی از فصل‌های

کتاب سوم دینکرد می‌بینیم:

دربارهٔ چگونگی گیتی و هدف آفرینش آن و کار و مرز و تخمه و شکل و نوع (=آیینه) و کالبد و نیروی بودن و علت آفرینش آن

(de MENASCE 1973, p.119)

البته، در دینکرد، به لحاظ ویژگی این کتاب، می‌بینیم که مفاهیم فلسفی هرکدام معنای خاص خود را دارند و به‌دقت از دیگری ممتاز می‌شوند. در این متن، شکل و نوع (=آیینه) دو معنای متفاوت دارند.

با در نظر گرفتن نمونه‌های یادشده، ارتباط میان βδēnē (ə) در سغدی و ēwēnag در پهلوی را دریافتیم. اینک بینیم این واژه با آیینه و آیین و آذین فارسی چه نسبتی دارد.

آیینه آن چیزی است که صورت در آن منعکس می‌شود. به گمان من، آیین نیز می‌تواند به تعبیری با

معنای «نوع، گونه، سرشت و حالت» است. از آنجا که انسان اصلی خورشیدی دارد، باید در اینجا سرشت خورشیدی انسان و طبیعت او منظور شده باشد. معنای معمول دیگری که برای این واژه به ذهن می‌آید «شکل» است. (همان، ص ۷۶)

در گزیده‌های زادسپرم، بخش «دربارهٔ به مقابله ایستادن با آن پلیدی که اهریمن بر آفریدگان هرمزد برد»، دربارهٔ آفرینش جانوران، چنین می‌خوانیم:

نخست به سه کرده بخش شدند که هست:

چهارپای که [بر] زمین رود و ماهی که [در] آب شنا کند، مرغ که [به] اندروای پرواز کند.

پس به پنج آیینه (=شکل) که ایشان را مسکن اندر پنج جای است [که] خوانده شوند: آبی، سوراخی، پرنده، دد، دام.

آبی: ماهی و کوسه [؟] و ستور و گوسپند و دد و سگ و مرغ در آب باشد؛ سوراخی:

سمور و موش و دیگر سوراخ‌زیان و [سوراخ] رُوان؛ پرنده: همه مرغان؛ ددان: دد

است که دست‌آموز نیست؛ دامان: هرچه به رمه و چرا داشته شود. (همان، ص ۱۲۵)

ظاهراً، در متن بالا، منظور از آیینه

(ēwēn(ag)) شکل یعنی صورت ظاهر است.

در روایت پهلوی، دربارهٔ آیینه چنین می‌خوانیم:

هرمز استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی [متن ēwēn(ag) آیینه] که خود دارد [به آن] بدهد.

(همان، ص ۲۸۱)

به گمان من، در متن بالا، منظور از آیینه هویت فردی است، یعنی آنچه هر فرد بدان باز شناخته می‌شود.

باز، جای دیگر در روایت پهلوی، در مبحث بهشت، دربارهٔ «جایگاه تن و آیینۀ آفریدگان» چنین می‌خوانیم:

کنم زنده آیین ضحاک را
به می مشک سارا کنم خاک را
(همان، ص ۲۰۰)

آیین (= سنت، آیین، آئینه)
که زنده ببیند جهان‌بین من
ز تخم تو گردی بر آیین من
(چاپ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۲۷۰)
حال آن‌که، در این بیت از سعدی، آیین به معنای
«آذین» و «زیور» آمده است:
خزاین پُر از بهر لشکر بود
نه از بهر آیین و زیور بود
(کلیات، ص ۲۶۷)

رابطه ذهنی و عینی دو واژه آیین و آذین
منحصر به زبان فارسی نیست. در چند زبان دیگر
هندواروپایی نیز این پیوند را می‌توان مشاهده
کرد:

در زبان انگلیسی، آیین برابر *custom* است که،
در اصل، انگلیسی میانه و برگرفته از واژه فرانسوی
کهن *costume* است، که خود از واژه لاتینی
consuetudin، *consuetudo* آمده و از *consuetus*
مشتق شده است، که صفت مفعولی از
consuescere، به معنای «عادت کردن» است.
costume نیز، در انگلیسی، افزون بر معنای
«عادات و رسوم مطابق با زمان و مکان» (در این
معنی، امروز دیگر کاربرد ندارد و متروک است)،
معنی «پوشش شخصی» و نیز «مجموعه کاملی از
پوشاک» را دارد. (Webster 1976)

این واژه، در زبان فرانسه کهن، *custume*
و، در زبان فرانسه امروز، *costume* است
(Langenscheidt 1968). در آلمانی امروز نیز، واژه
Kostüm فقط در معنای اخیر، یعنی «پوشاک» یا
«پوشاکی که برای موقعیت یا مردمانی خاص است»

آئینه، از نظر مفهوم، هماهنگی داشته باشد. یعنی
آیین مسلک و مذهب و شیوه‌ای است که
ویژگی‌های گروهی از افراد در آن مشاهده و با آن
مشخص می‌شود. از سوی دیگر، آذین نیز با آیین
ربط دارد. آذین آن تزئینات و آرایش‌هایی است که
شخص یا شیء یا مکانی، با آن، شکل خاصی به
خود می‌گیرد که از اشخاص یا اشیاء یا مکان‌های
دیگر متمایز می‌گردد. به عبارت دیگر، آذین آن چیز
یا چیزهایی است که ظاهر است و با چشم دیده
می‌شود، اما آیین مجموعه رفتارها و خصایص
معنوی است که با چشم دیده نمی‌شود و آنچه از
آن پدیدار می‌شود جلوه‌های آن است. در تأیید
قربت دو مفهوم آیین و آذین، تعریف برهان قاطع (به
تصحیح محمد معین) را از هر دو واژه گواه
می‌آورم:

آیین، بر وزن پایین، به معنی زیب و زینت و
آرایش و رسم و عادت و طرز و روش را
نیز می‌گویند.
آذین، بر وزن و معنی آیین است که زیب و
آرایش و رسم و قاعده و قانون باشد.

در فرهنگ ولف، ذیل آیین چنین آمده است:

آیین، ترتیب، طرز، شیوه، رسم، عادت،
قانون (Wolf 1965, p.60) →

با نگاهی گذرا به ابیات شاهنامه فردوسی نیز،
می‌توان نمونه‌های بسیاری از موارد کاربرد این دو
واژه را یافت:

آیین (= آذین):

بفرمود آیین کران تا کران
همه شهر سگسار و مازندران
(چاپ خاور، ص ۱۹۸)

آیین (= روش، رسم)

خواه این دیده‌شدن مادی و ظاهری باشد، مانند تصویری که در آیین منعکس می‌شود، خواه معنوی باشد، مانند شیوه و سبک و مسلکی که فرد یا افراد با آن هویت می‌یابند.

اینک گفتار را با بخش آغازی قصیده‌ای از سوزنی سمرقندی، سخن سرای پارسی‌گوی خطهٔ ماوراءالنهر، به پایان می‌بریم، باشد تا آیین گفتارمان به سخن شاعر سرزمین سغد آذین شود.

تُرک من مهر و وفا سیرت و آیین نکند
 تا که بر برگ گل از غالیه آذین نکند
 اندر آن آذین آیین وفا راست امید
 می نُمیدی اگر آذین کند آیین نکند^۴

(لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل آذین).

و نیز «مجموعهٔ کاملی از پوشاک، مثلاًکت و دامن» به کار می‌رود. (Wahrig 1981)

نتیجه آن‌که رسم و سنت (=آیین)، در فارسی، با جشن و آذین بستن ربط دارد و، در زبان‌های دیگر، با شیوهٔ لباس پوشیدن و ظاهر شدن.

باز می‌گردیم به واژهٔ brahm پهلوی، که در نمونه‌های یادشده همراه abdēn آمده است، با دو معنای «پوشاک» و «رسم و عادت».

این مشابهت‌های معنایی ما را در این نتیجه‌گیری تقویت می‌کند که واژه‌های بررسی‌شده همه به نوعی ربط مفهومی داشته‌اند، به طوری که مفهوم صورتِ فرضیِ ایرانی باستان abidaina «دیده شده بر آن» مفهوم اصلی بوده است. حال

منابع

بهار، مهرداد، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر ایران (پارهٔ نخست و دوم)، ویرایش کتابون مزداپور، آگه، تهران؛ بهبهانی، امید، ۱۳۷۶، «واژهٔ عالمانهٔ بوی»، یاد بهار، آگه، تهران؛ دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، به کوشش ناصرالدین شاه‌حسینی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۸؛ شاهنامهٔ فردوسی (خاور)، به کوشش محمد رضانی، مؤسسهٔ خاور، تهران ۱۳۱۰؛ شاهنامهٔ فردوسی (خالقی مطلق)، به کوشش جلال خالقی مطلق، روزبهان، تهران ۱۳۶۸؛ قریب، بدرالزمان، فرهنگ سغدی، فرهنگان، تهران؛ کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، ج ۴، طلوع، تهران ۱۳۷۴.

Bartholomae, Ch. 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: Walter de Gruyter & Co; Boyce, M. 1977, *A Word-List of Manichaean Middle-Persian and Parthian*, Téhéran-Liège: Bibliothèque Pahlavi; Charpentier, 1932, *Brahman*, Uppsala Universitets Årsskrift; Henning, W.B. 1932, "Mitteliranische Manichaica aus dem Chinesisch-Turkestan", *SPAW*, Phil.- hist. kl.; — 1934, Berlin Akademie der Wissenschaften; — 1977, "Brahman", *Acta Iranica 15*, Téhéran-Liège: Bibliothèque Pahlavi; Herzfeld, E.E. 1976, *Iran in the Ancient East*, Tehran: Imperial Organization for Social Services; Jackson, A., V.W. 1892, *Avesta Grammar*, Part I, Stuttgart: W. Kohlhammer; — 1968, *Langenscheidt Standard French Dictionary*: Berlin and Munich: Langenscheidt KG; de Menasce, P.J., O.P. 1973, *Le troisième livre du Dinkart*, Paris; Müller, F.W.K. 1904, "Handschriftenreste in Esterangelo-Schrift aus Turfan, Chinesisch-Turkistan", II, Anhang zu den *APAW* 1904, Berlin; Nyberg, H.S. 1974, *A Manual of Pahlavi II*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz; Schmitt, R. 1986,

۴) این بیت در دیوان حکیم سوزنی (شاه‌حسینی ۱۳۳۸، ص ۱۶۶) به این صورت ضبط شده است:

اندر آذین وی آیین وفا دست امید تا که نومید ز آذین بود آیین نکند

و در چاپ دیگری از دیوان (شاه‌حسینی ۱۳۴۴، ص ۵۸) به این صورت:

اندر آذین اگر آیین وفاراست امید اوز نومیدی ار آذین کند آیین نکند

``Apadana'', *Encyclopaedia Iranica*, London, Boston, and Henley: Routledge & Kegan Paul, Vol. II, pp. 145-146; SUNDERMANN, W. 1981, *Mitteliranische manichäische Texte kirchengeschichtlichen Inhalts*, Berliner Turfan Texte (BTT) 11, Akademie Verlag; — 1990, ``Brahman'', *Encyclopaedia Iranica*, London and New York: Routledge & Kegan Paul, Vol. IV, pp. 431-432; *Wahrig Deutsches Wörterbuch* 1974, Gütersloh, Berlin, München, Wien: Bertelsmann. Lexikon-Verlag; *Webster's Third New International Dictionary*, 1976, Springfield: G&C, Merriam Company; Wolf, F. 1965, *Glossar zu Ferdowsis Schahname*, Hildesheim Georg Olms.

